

ناز در سر چین در ابرو تندخوی من رسید

فتنه را سر کرده اینک فتنه جوی من رسید .

درین غزل بتبع این بیت . شعر

• زاسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین

کرد بخت بد مدد کان بر سبوی من رسید .

چنین گفته است :

هر طرف چندین سبوکش دارد این دیر خراب

زان میان سنگ علامت بر سبوی من رسید .

در جواب آن مطلع که . نظم

بجنون که کوه و دشت پر از خون آل کرد

هر جا که رفت خانه لیلی خیال کرد .

این مطلع او بغایت خوب افتاده است

مچنون لباس کعبه سیه دید و حال کرد

گویا پلاس خانه لیلی خیال کرد .

این مطلع او بغایت مشهور است

ما ناآئینه بر ابر نکندیم آن رو را

حیف باشد که در این دایره داریم او را .

این مطلع تتبع امیر شاهی کرده :

سی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم

که تا قلاب زلفش را نکام خویشتن دیدم .

مطلع امیر شاهی این است : مطلع

خوش آشب کان مه رخسار و زلف برشکن دیدم

بهار عارضش را سوزه بر گرد سمن دیدم .

گویند میر دایم این بیت را میخوانده اند :

بدین جان دلاکش کس نکردست آنچه من کردم

درین چشم سیه رو کس بدیدست آنچه من دیدم .

١٤٧ - مولانا بنائى - از اوساط الناس است، و مولدش شهر هرات است و قابلست، اول بتحصيل مشغول شد، و رشد تمام کرد، اما زود بر طرف ساخت، بخط عشق پيدا کرد و بانديك فرصت نيك نوشت، و فن موسيقى ميل نمود، زود آموخت، و كارهاى خوب تصنيف كرد، و در ادواى دو رساله نوشت، اما بواسطه عجب و تكبر در دل مردم مقبول نشد و طريق فقر اختيار كرد و رياضتها هم كشيد، چون بى پير بود و كار بسر خود كرد فايده باو برسيد، و از طعن مردم در هري توانست بود، به عراق رفت و از آن ديار نيز اخبارش بهمين طور آمد. چون جوان است و مقلد و شكستگى غربت ديد اميد است كه بنفس او هم شكست رسيده باشد، بهر حال اين مطلع از اوست: مطلع

سرمه هر كه سيه كرد چشم يار مرا چو چشم يار سيه كرد روزگار مرا

١٤٨ - مولانا كامى - از او به است، و از خردى مولانا محمد بدخشى تربيت او نمود، تحصيل او بجائى رسيد كه مولانا از عهده سبق او بيرون نتوانست آمد، تربيت او رجوع بداشمندان بزرگتر فرمود، چون سعادتمند بود در تحصيل سمى سيار كرد و حالا طالب علم بيكست، واقعا جوان بتواضع و ادب شد و فى الحقيقه مولانا را فرزند اوست. و اين مطلع از اوست

كسى كه او سر و دستار يار من چيند دگر رباغ چرا دسته سمن چيند،
(١) اين معما هم باسم « نعمان » از اوست

گلى داد از گلستان خودم يار كه از برگش تو نام من برون آر.
اميد است كه زود از مردم متعين شود.

١٤٩ - مولانا عالم - دانشمند است و مدرس و افاده مشغولى مى نمايد، طبعش شعرير ملايمت دارد. روزى با جماعتى درس ديوان قضيه به خواجه مجد الدين محمد (٢) عرض كرد، و موافق مدعا عرضه داشت بپير خواجه داد و خواجه كاعد مولانا را ارهم بكشاد

(١) و معمارا خوب ميگويد (نسخه ج و ب)

(٢) در نسخه هاى تركى در متن نام خواجه برده شده

و باز درهم پیچید ناخوانده ، و باز جانب مخالفان او را رعایت کرد و مولانا این بیت در آن محل نگفت و شهرت یافت :

کار ما را خواجه مجدالدین محمد هیچ کرد

کاغذ ما را نخواند آروز و درهم پیچ کرد .

این مطلع هم از اوست :

آیم سر بر اهت پیوسته همچو خامه کردی ز بهرم از خطای ماه گردنامه .
[(۱) این مطلع نیز در جواب حضرت محدومی جامی که :

چيست آن زلف سیه پیش رخس کافر و ختست

شهر چمریل از برق تجلی سوختست .

ازوست و محدومی تعریف کرده اند : مطلع

بست گل گل عارضش کز قاب می افروختست

هر طرف خلقی بروش چشم پر خون دوختست .

این دو مطلع مشهور نیز از اوست . یکی

نالۀ قانون چو من از غمزه جادوی اوست

چون بنالد زین همه پیدگان که در پهلوی اوست .

دیگری

فکندی ای صبارقع ز روی دلستان من نکورفتی غمی برداشتی از روی جان من

این مطلع هم ازوست .

از وفاگران کمان ابرو شانی داشتی گوشه چشمی بحال ناتوانی داشتی .

۱۴۰ - مولانا حسین شاه . (۲) ارشعراى قدیم است (۳) ، و از زمان شاه رخ

سلطان تابدین فرخنده زمان برای اکثر سلاطین و اکابر هم مدح و هم مرثیه دارد .

این مطلع از اوست :

(۱) در نسخه های ترکی مطالب بعد تا سر شماره ۱۴۰ دیده نشد

(۲) حسن شاه : (نسخه های ترکی) .

(۳) قدیم خراسانست (نسخه های ترکی)

از لبث يك سخن نخواهم گفت سخنی زان دهن نخواهم گفت .
 ندیم شیوه و طبعش بهزل مایاست ، و در هزل بسیار مشهورست ، از آنجمله برای
 مظهر عودی که خر او را جهت تاج يك بر خر خود جهانبیده باو زر میدادند این
 قطعه را گفت : قطعه

مظہر هست اسم بی مسما نجس را کی مظہر میتوان گفت .
 خرش بر خر جهداوزر ستاند پس او را کیدی (۱) خر میتوان گفت .

۱۴۱ - مولانا شامی - (۲) از دامغان است . بسیار تحصیل کرد و متداولات
 را مکرر گذرانید ، اما در اسامی موالی دریامد ، بعد از آن طب مشغول شد و اکثر
 کتب معتبر را دید ، در آن هم بسلك اطبا بیوست . شعر را بيك میگفت ولیکن
 املی نداشت که شعر خود را بنویسد ، بهر تقدیر این مطلع از اوست و خوب
 واقع شده : مطلع

دیده را گفتم که در رویش نگستاخی مبین

گفت گستاخی نباشد عین مشتاقی است این

۱۴۲ - مولانا عبدالله هانفی - (۳) در خدمت مخدومی نورانی باشد ، بلکه
 از خویشان نزدیک است ، و از سایر اصناف شعرمثنوی مایلتر است ، اگرچه در اوایل
 از حیثیت حوایی که شعبه ایست از جنون ناملایمی داشت حالا اوقاتش مضبوط
 و مقولاتش مربوط معاوم میشود و بحای ناز بیاز ، و در مقابله برودت سور و کداز
 جلوه میدهد ، و درین تاریخ که این رساله نوشته میشد از خمسه جواب لیلی و
 مجنون و خسرو شیرین و هفت پیکر گفته بود و در مقابله سکندر نامه بنظم
 ظفر نامه اشتغال مینمود شعری در میان مردم مشهور و رواجش نامقدور است .
 در بیت این بیت از اوست : بیت

(۱) در همه نسخه ها کیدی است (۲)

(۲) شامی (نسخه ترکی الف) .

(۳) در نسخه های ترکی کلمه « هانفی » بیت

نبوت را توئی آن نامه در مشت که از تعظیم دارد مهر بر پشت .
 در تعریف جنگ این بیت اورا هم میخوانند : و نه
 قتاده در آن پهن دشت درشت سر با تراشیده چون خار پشت .

۱۴۳ - مولانا درویش - میگویند سفیه و نذربان است، و بعضی عزیزان را
 همچوهای بد کرده است، ار او عجب باشد چرا که هر چند گویند طبعش جالب بدی بیک
 میرود، فقیر از او آشفته گیها دیدم، از هجو چیزی ظاهر ساخت، و در سایر نظمها بکنوع
 طبع دارد. این مطلع ار اوست : مطلع
 آنکه از ابروی او دیدم عیدائری رفت سالی که از آن ماه پیامد خبری .
 [آنچه حصرت میر در سفاقت و نذربانی مشارالیه گفته صد چندان است اما مردم اورا
 باین مطلع درویشانه معاف میدارند مطلع
 الهی شیوة روزی کن ایمن بس سگ آسارا

که ار درهای دوان بهر بان فارغ کند ما را .]

۱۴۴ - مولانا خرمی - از آدمی زادگان شهر هرات است، اما ار آدمی گری
 اثری در ویست، و بسبب بدسراجیهای خود در شهر نتوانست بود، به عراق رفت و از آنجا
 عزیمت مکه و مدینه و بیت المقدس کرد، و در آن ممالک پیاده زیارت اکثر انبیاء
 و مشایخ رسید، بلکه دونا رسیدن دولت و سعادت مشرف و سرافراز گردید، اما بواسطه
 بی دولتی که در ذات او بود چون باز آمد از اول بدبختی و بدفعلی بیشتر می نمود،
 القصة از مداحی او زبان قاصر و عقل عاجز است. با وجود همه طرفگیها شعر نیز
 میگوید و درین فن کسی را پسند نمی کند. این مطلع از اوست . مطلع
 آوازه رح گل تا باز بر نیامد در بوستان ز بلبل آوار بر نیامد .

۱۴۵ - سید فراهه - (۱) ار شیراز است، و در صورت طالب علمی بخراسان
 آمد، و بعایت نامراد و واجب الرعایه بود، و این فقیر بعریزان سمارش کرده در شفقت
 او کوشید، چندانکه ممکن و مقدور بود، و در اندک فرصت چیزهای عربی ار او

(۱) سید محمد فراهه (سجده ج)

سربرزد، بدانجا رسید که نتوانست معاش کند و رخت بد معاشی بسمرقند کشید، چنان معلوم شد که آنجا هم بصد خوبی آست که اینجا بود، کارهای او زیاده از آن است که شرح توان کرد. این مطلع از اوست: مطلع:

دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم درگیرد

گل رعنا شراب لاله کون در جام زر گیرد.

[مولانا غیاث الدین مصنفی که شرح احوال او مجلس نهم گفته خواهد شد گفت

این مطلع را چنین خوانند خوبترست: مطلع

رسید آندم که بلبیل در چمن مستی ز سر گیرد

گل رعنا شراب لاله کون در جام زر گیرد.]

۱۴۶ - سید قطب - ارسمرقند... سید قراضه است بلکه بیشتر... در آنجا

فسادی بوجود آورد... بسی زحمت کشید تا به بند... گریخت، میباش بمعنی بود... خالقم واحد بود الله اکبر - زان مرید احوال آمد کور و کر. صلاحیت او ازین معما... (۱)

۱۴۷ - مولانا قبولی - (۲) از ولایت فرشیز بود، و مردی ندیم شیوه و

حکمت شعار بود، و در مجالس بمثال و نظیر آوردن نظیر و مثال نداشت. این مطلع از اوست:

محتسب میگفت (۳) دی از روی حال ناده ارزان شد کجائی زر حلال

۱۴۸ - مولانا شوقی - از ولایت جیچک توست، طبعش خوب و صحبتش

مرغوب است اما دماغش بواسطه مطالعه خفت یافته این مطلع از اوست: مطلع
با غیر دیدمت بسخن کشت آن مرا لب را چوبستی از سخن آسود جان مرا.

در اصل از خوارزم است این مطلع ترکی از اوست: ترکی

باریب آواره کونکلموم زلفومک ایچره مبتلا قالدی

ترجم قبل که سندن باردی و ایمدی سنکا قالدی.

۱۴۹ - مولانا ضیاء تبریزی -

مردی بدل بردیک و شیرین حرکات و مقبول است، و از چیه خنده اش اصحاب را بسط بیز

(۱) در نسخه فارسی سید قطب در حاشیه ثبت شده این مجدوفات که در اثر سجافی است، نقطه نموده شد

(۲) در سه نسخه ترکی مولانا قبولی ذکر شده

(۳) می فروشی گفت (نسخه ح)

میشود، و از تبریز بهرات آمدش را سبب تحصیل بود، و در اثنای تحصیل بشعر مشغولی کرده چیزهای خوب او را روی نمود. این از اوست: مطلع

خوش آن ساعت که آید شوخ من شمشیر کین با او

رقیبان جمله نگرینند و من مانم همین با او.

باسم «خلف» این معمای ترکی از اوست: معما

ای دردکش لارباده دین خالی بولوتو ریور تینکیز

تا تو تقالی خمخابه دین بر گوشه بیز بیر گوشه سیز.

۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی - از شیخ زادگان النجفی است، و در خلق

و خلق پسندیده و در فهم و فراست سرحد کمال رسیده، و بواسطه تحصیل از مولد خود شهر خراسان آمد و حالا مصاحب سلطان زاده عالمیان بدیع الزمان میرزا است، و باسم «عبدی» این معما از اوست: معما

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز سوز دل و آب دیده مانع شد باز.

خورشید بدیع ما اگر غایب بود طالع مددی نمود و طالع شد باز (۱).

۱۵۱ - مولانا محوی - از آدمی زادگان خراسان است، و طبع خوب

دارد، و بعضی اوقات خاطر خود را بتحصیل نیز میآرد، اما باز هوی و هوس جوانی و مصاحبت یاران پریشان او را آشفته و بی سر و سامان می سازد. این مطلع از اوست: مطلع

دودی که از دل من در شام غم برآید بر یاد طره او بر پیچ و خم برآید

[این مطلع نیز از اوست: مطلع

ترکیب تن خاکیم از لای شراست جمعیت ما در قدم باده ناب است.]

۱۵۲ - مولانا نرگسی - از هری است، و بتخاص مذکور نظم میگفت، آرا

بآیتی تبدیل داد، جهت آن پرسیده شد جواب نتواست گفت، و هر جا که اندک

معنی از لك می بیند بتصرف کردن عادت کرده، انشاء الله چنانکه تغییر تخاص کرد

تغییر آن عادت هم کند. این مطلع از اوست: مطلع

(۱) خورشید که عین باشد چون باز طالع شود یعنی بر سر بدیع در آید اسم «عبدی» حصول یابد

بياد صفحه رخسار او كز مه فزون آمد كشادم فال مصحف سوره يوسف برون آمد .
[اين مطلع تركي هم از اوست :

جان الور خالی ملاحه دين لب خندايدا

حين ايميش كيم تور بولور مزني توشار توز كائيدا .]

۱۵۳ - مولانا سائلی (۱) - از مردم نيك ملك عراق است ، و در خراسان

فضائل بسيار كسب كرد . اول شعر مشغول گرديد و آخر بمعما و خط كوشيد ، و اكثر سازهارا خوب نواخت ، و در موسيقي كارهاي بيك ساخت ، هم سلامت نفس دارد و هم استقامت طبع . اين مطلع از اوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حيرانم كه تبغ اكر زندهم چشم خود نپوشانم .
[باسم « امان » اين معما از اوست : معما

نگارم اشارت بلب ميكند اكر ديده نامش طلب ميكند .]

۱۵۴ - مولانا جتتي - از خراسان است ، طبعش بد نيست اما بيچاره هم

عقل ندارد و هم طالع . اين مطلع از اوست : مطلع

بمي خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد كارا سرپوش سواد چشم من پوشد .

۱۵۵ - مولانا انوري - از جانب بلخ است ، و جوانی آشفته مزاج است

گاهي سودايش چنان غالب ميشود كه مزاج او از قانون صحت منحرف ميگردد ، و باز بزحمت بسيار علاج مي پذيرد اين مطلع از اوست : مطلع

ای ز تاب می ترا هر گونه بر رخسار گل

سبزه باغ جمات اندك و بسيار گل .

۱۵۶ - مولانا فبلي . ترشيزی است ، اول در صورت سپاهيان بود و حالا

از آن متقاعد شده . اين مطامع از اوست : مطامع

عجب بود ز لطف ار زانكه نوازي غريبان را

نوازش زانكه رسم و عادت خوبی است خوبان را .

اتفاقاً باین شعر هجو خود کرده که با وجودیکه مزه ندارد قافیه هم معیوب است .

۱۵۷ - مولانا سرّی (۱) - پسر مولانا علی شهاب الدین است از ولایت قرشیز

که ذکر لطائف او گذشت ، ابدال صفت جوانی است ، این مطلع ازوست : بیت

بود در دعوی بابرویت مه نو تیز و تند

دید چون خورشید رویت کرد خود را کرد و غنجد .

۱۵۸ - میر حاج - سید و طالب علمست ، و طبعش بغایت خوبست ، همانا

التزام کرده که بیشتر قصیده گوید . این مطلع از اوست : مطلع

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل در کار عشق آید همان روزی که من میرم .

۱۵۹ - مولانا مانی - از مشهد است ، جوانی صاحب جمال و ظریف است ،

و با وجود آنکه پدر و مادرش در کاسه گری و نقاشی سرآمد استادان قلمرو خطای

را بشاگردی قبول ندارند و ایشانرا بغلامی و غلام بچگی قابل و مقبول میدانند ،

چون حسن جمال و حسن خط و حسن کلام او بکمال است هر چه میکند از او

خوب مینماید . این مطلع ازوست .

چو در دریای (۲) غم دیوانه سان با خود فتد جنگم

کهی در چنگم افتد سنگ و که سنگ افتد از چنگم .

[این مطلع نیز از اوست :

بخنده نمکین یار در مقابل ما چکوبه تازه بگردد جراحت دل ما]

۱۶۰ - مولانا سائلی - از خراشای ولایت جوین است ، و مردی درویش

و کم سخن است . این مطلع ازوست .

مرا در دیده تنگ آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم بلای عشق همچون هم .

۱۶۱ - مولانا وداعی - از نواحی بلخ است ، و در کسوت بود پوشان

میگردد ، اگر چه عامی است اما طبعش از لطافت خالی نیست این مطلع ازوست مطلع

(۱) مولانا سرّی (صفحه ۲ و ۳) مولانا سیری (صفحه الف)

(۲) چو در صحرای (صفحه ح)

دلا توان حریف اهل تقوی جاودان بودن

بر دردی کشان هم چند روزی میتوان بودن .

۱۶۲ - مولانا بقائی (۱) - مکمان گری مشهورست ، خود را بفن معما شهرت

داده ، ولی معمائی که بکار آید از او استماع نیفتاد . این مطلع از اوست : مطلع

تا بزلف تو سر در آوردم سر بدیوانگی بر آوردم .

۱۶۳ - مولانا مشرفی - فرزند شهر هرات است ، و مشرف قوشخانه میرزا

بود ، و بدان مناسبت مشرفی تخلص میکند . این مطلع از اوست :

گوهر اشک نثار ره یاری کردم شادم از عاشقی خوش که کاری کردم .

۱۶۴ - مولانا اصبلی - از مشهد است ، و در آن شهر حالا شاعر و خوش

طبع و متعین اوست ، و خط نستعلیق را نیز خوب مینویسد . این مطلع از اوست :

چو بطفلیش دیدم بنمودم اهل دین را .

که شود بلای جانها ، بشما سپردم این را .

۱۶۵ - مولانا کوثری - از شهر هرات است ، و از خردی باز قابلیت نظم

در طبع او هست ، اما مشغولی نمی کند و این ادوات صحبت خواجه آصفی است .

این مطلع از اوست : بیت

محتسب گر نده باشد دیر را دروا کند بهر رندان باده از زهر زمیں پیدا کند .

۱۶۶ - مولانا هلالی - از مردم ترك است ، و حافظه اش خوبست ، طبعش

نیز برابر حافظه او هست ، خیال سبق دارد ، امید است که توفیق یابد . این مطلع

از اوست : مطلع

چنان از پا فکند امروز آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم ، بلکه فردای قیامت هم .

[ظاهراً دعای حضرت میر قبول افتاده که مشار الیه به دعای خود رسیده . در شعر

همه اسلوب مهارت تمام پیدا کرد و نادر زمان خود گردید ، و دیوان جمع ساخت ،

و چند مثنوی گفت ، یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگری صفات العاشقین . از لیلی و مجنون این دو بیت در تعریف لیلی است . شعر

یا کیزه تنی چو نقره خام نازک بدنی چو مغز بادام .

چشمش زاغی نشسته در باغ ابروی سیاه او پر زاغ .

در کتاب شاه و درویش این بیت در صفت تیر انداختن شاه گفته : نظم

استخوان را اگر شان کردی تیر را مغز استخوان کردی

در صفات العاشقین در نایبنائی و بیرشدن ز لیلحا در فراق یوسف گوید : مثنوی

غم پیری سمن بر سنبالش ریخت ز آسیب خزان برگ گلش ریخت .

سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام .

و مثل این ابیات خوب او بسیار است . اما اینها همه هست و آنچه میباید نیست .

[۱۶۷ - مولانا سلامی (۱) - در مسجد جامع هرات خادم گنبد ملکان

است ، طبع بیک دارد . این مطلع ار اوست : مطلع

این بس از اشك جگر گون ز غمت حاصل من

که بهر قطره گشاید گرهی از دل من .

۱۶۸ - مولانا فارغی - در خانقاه جدیدی میباشد ، و مردی درویش و ش

و کم سخن است ، بعضی اشعارش بد نمی افتد . این مطلع از اوست : مطلع

از بس که آن جفا جو آزار مینماید اندک ترحم او بسیار مینماید .

۱۶۹ - ملا جمشید معنائی - از جمله جوانان خوش طبع است که حالا در

رسیده اند ، و کاتب بیکست ، و از سایر اصناف شعر طبعش معما ملایم ترست ، و باسم

« زین » این معما از اوست : معما

چکنم نکبت گل را که دماغ من مست

هست خوشبوی ز مشک سر زلفت بیوست .

(۱) از شماره ۱۶۷ مولانا سلامی تا شماره ۱۸۳ شانزده تی از شعرا در نسخه های ترکی

الف و ب و ج ذکر شده است و از شماره ۱۷۳ تا ۱۸۲ باستانی مولانا لطیفی تحصیلهای

شاعران در نسخه لطائف نامه حذف شده که ناچار بدون ذکر تجلی عیاً نقل گردید و محذوف

ناقطه نموده شد .

۱۷۰ - ملا شهاب - در خاتمه مولانا نظام میباشد، خرد سالست، و بمعنا

شغل تمام دارد، و بمعنائی مشهورست. این معنا با اسم «جابر» از اوست: معنا

آنان که کنند دیده چون ابر بهار بینند درو یقین وصال دلدار.

دردا که در آب دیده مجروح نومرد بی روی تو ای ماه لقا آخر کار.

۱۷۱ - مولانا ابو طالب - از ولایت بدخشان است، و بواسطه تحصیل

بشهر هرات آمد، در مدرسه فقیر سبق میخواند: این معنا با اسم . . . (۱) از اوست: معنا

عاشقارای دل ز هجرانش بسی فریاد کرد

تا که آمد از سفر آن ماه و دلها شاد کرد.

۱۷۲ - مولانا مشربی - از مشهد است، و جوانی خوش طبع است. این

مطلع از اوست: مطلع

ترك من هر گه که جا در خانه زین کرده

خانه زین را چو صورت خانه چین کرده.

مشارالیه بغایت لایالی و بی تعیین و لوند بود این مطلع هم از اوست: مطلع

گهم دل بشکند که ساغر عشرت ز دست افتد

مادا دردمندی را شکستی بر شکست افتد.

۱۷۳ - مولانا . . . هم از مشهد است این مطلع از اوست: مطلع

کاش پیوسته بود آینه پیش نظرش تا نظر جانب اعیار نیفتد دگرش.

۱۷۴ - مولانا . . . هم از مشهد است، طبع بیک دارد. این مطلع

از اوست: مطلع

چگونه حال دل با تندخوی ناز پروردم

چو آثار محبت ظاهرست از چهره زردم.

۱۷۵ - مولانا . . . هم از طرفای مشهد است، این مطلع از اوست: مطلع

گرچه مجنون ز غم عشق دل بر خون داشت

لیک حالی که مرا هست کجب مجنون داشت.

(۱) در اصل معدوف است.

۱۷۶ - مولانا . . . هم از مشهد است . این مطلع از اوست : مطلع

خانه دل مهر شد از داغ آن قاتل مرا

تا پس از مردن بماند مهر او در دل مرا .

این بحر و قافیه را آصفی چنین گفته است :

قاتل من چشم می بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

۱۷۷ - مولانا . . . هم از مشهد است ، و خط نستعلیق را نیک می نویسد ،

این مطلع از اوست : مطلع

من ژولیده مو با عقل از آن بیگانگی دارم

که در عشق پری روئی سر دیوانگی دارم .

۱۷۸ - مولانا لطفی . از شعرا و ظرفای نیک مشهد است . این مطلع

اومشهورست : بیت

شد چو مهمان من آن شمع شب افروز امشب

کاش تا صبح قیامت نشود روز امشب .

۱۷۹ - مولانا . . . هم از مشهد است . و با اسم « ابل » این معما

از اوست : معما

مرا مهر مه نامهربانی نمی گردد جدا از دل زمانی .

۱۸۰ - مولانا . . . از مشهد است ، و در چارده سالگی این معما را گفته ،

و محل تعجب است و معلوم نیست که هرگز مثل این چیزی واقع شده باشد : معما

عاشق گریبان ز کنج هجر در گانخن گریخت

چید هر سو از گل و درهای اشک از چهره ریخت .

۱۸۱ - مولانا . . . از شهر هرات است ، و از محله مرغنی ، و در شعر

و معما طبع او بسیار خوب است . این مطلع از اوست . مطلع

بلاست از تو بدل هر زمان جفای دگر جفا که بر دگری میکنی بلای دگر .

باسم « صفی » این معما از اوست : معما

هر سحر باد دهد بوئی از آن گلزارم من دلسوخته بر باد صبا بیدارم .

۱۸۲ . مولانا . . . از خوش طبعان رشید خراسان است . این مطلع

از اوست : مطلع

کسی که صفحه روی تو در نظر دارد کی از مطالعه خواهد که چشم بردارد [

۱۸۳ . مولانا قبولی قندری . بسبب تحصیل بطرف خراسان آمد ،

مرد فقیریست اما دماغ او خالی از پریشانی نیست . این مطلع از اوست : مطلع

خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمیدانم من دیوانه راه خانه را .

۱۸۴ . مولانا جانی . از ولایت جوزجان است ، و اول ریحانی تخلص

میکرد ، بمناسبت مولدش تخلص جانی داده شد ، یک نوع طبع دارد . این مطلع

از اوست : مطلع

تا جلوه کرد خط و لب یار سبز و سرخ

آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ .

۱۸۵ . مولانا آفتی . از مشهد است ، و بحلوانگری او را منسوب میدارند .

بن مطلع از اوست : مطلع

خدا کند بخیاں تو هر زمان شاد

گر از وصال تو کردم جدا نکند .

۱۸۶ . مولانا زلالی . از هری است ، و پدرش مرد درویشست و غزل

فروشی میکند ، چون گاهی از چشمه دهنش زلال نظم ظاهر میشود زلالی تخلص

داده شد . این مطلع از اوست : مطلع

لیلی عذاری میرسد دامن کشان در خون من

دیگر ندانم چون شود حال دل همچون من .

[۱۸۷ . مولانا نقیبی (۱) . هر ویست ، و بمناسبت صاحب امیر عبد العادر

نقیب نقیبی تخلص کرده ، این مطلع از اوست . مطلع

(۱) در هیچیک از نسخه های ترکی مولانا نقیبی ذکر نشده

دیده ام تا شده از ماء رخ یار جدا دل جدا خون شود و دیده خوبار جدا.

۱۸۸ - مولانا هاشمی (۱) - تکوفتگری مشهور است، طالب علمی هم دارد

و این مطع از اوست : مطلع

خوشم زانرو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد یاد من کرد از خدیگ خود چو یاد آرد.

۱۸۹ - مولانا صاحب - از ولایت کبود جابه است، طبع بیک دارد،

و شطرنج غایبانه را خوب میداند، اما از جنون چاشنی دارد. این مطلع از اوست :

دوستان تا کی بکویش منعم از رفتن کنید

ترک رفتن چون نخواهم کرد ترک من کنید.

معمار احم خوب میگوید و هم خوب میگشاید این معما از اوست با اسم «پاینده».

آن شاه حسن از دل محروح هر کسی بیند سپاه بی سر و پا هر طرف سی.

۱۹۰ - مولانا مایلی - از ولایت اسفراین است، او هم از جنون خالی نیست،

اما طبعش بیکست. این مطلع از اوست :

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من جان ز دل تنگ وز جان ایندل خونخواره من.

۱۹۱ - مولانا قوسی - هم از اسفراین است، بسیار قابلیت دارد، اما لوند

و تندست، و بسیاهی گری میلی تمام دارد، و دعوی بهادری بزمیکند، این مطلع

از اوست . مطلع

چون در من وقت جانمازی لباس خوبشتن پوشد

کسی خواهد که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

۱۹۲ - مولانا نوری - بیشتر اوقات در مشهد میباشد، مردی آشفته روزگار

و لوند است، این مطلع از اوست مطلع

دل من بنوا شد از این رو حزین است بلی بی نوائی همیشه چنین است

۱۹۳ - مولانا داعی - در سرخس بر سر مزار شیخ لقاان قدس سره میباشد،

و گاهی بمردم اندك سودا و معامله نیز جهت وجه معاش میکنند. این مطلع ازوست :

جستیم آن دهن را بالای چاه غیب
خندید گفت آن مه جایی که نیست مطلب.

۱۹۴ - مولانا صبحی - بنوا حی او به در چشمه گویان میباشد ، و در شعر

سیار چاشنی دارد . این مطلع از اوست : مطلع

ماه من امشب نور خویش این کاشانه را

ساز روشن و رنه آتش میزنم این خانه را .

۱۹۵ - مولانا مجنون - از مشهد است ، و طبعش در غایت شوخیت ، و چپ

نویس خوش خط مثل او کم بوده است ، بلکه نبوده ، ذاتش نیز مقبول افتاده .

این مطلع ازوست : مطلع

بوعظ میروم و زار زار میگیرم بدین بهانه ز هجران یار میگیرم .

۱۹۶ - مولانا ملک - از ولایت باختر است ، و خود را از اولاد ملک زوزن

میخواند ، و ملک بآن مناسبت تخلص میکند ، و آنها که باو مطایبه دارند ملک گاو

نیز میگویند . تا مدت بیست سال نظم بر زبان او جاری شد ، بعد از آن شعر میل

کرد و اشتغال نمود . این مطلع از اوست : مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون روایت است

ما و حدیث عشق تو آنها حکایت است .

[اس سه مطلع مشهور نیز از او است . مطلع

در چمن صبح بوی تو گذری کردم روی گل دیدم و فریاد هزاری کردم .

آتش زده می عارض آن سروروان را تا آب دهد دیده صاحب نظران را .

شب فراق تو روز مرا سیه دارد ز روزمن همه کس را خدا بکه دارد .

این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته که .

« مزرع سبز فلک دیدم و داس مه او »

اکثر شعرا تتبع کرده اند ، مولانا بنائی از آیه جمله چنین گفته :

میکنم جامه خود در ره میخانه گرو
 امیر محمد صالح گفته :

هر چه داری شب توروز بمی ساز گرو
 اما مولانا ملک گفته :

شب عیدم نقد کرد اشارت مه بو
 من و میخانه دگر جان گرو و جامه گرو [

۱۹۷ - مولانا جلال الدین - از اولاد خواجه علی زین الدین است که

یکی از مردم متعین مشهد است ، در معما چندانکه تعریف کنند هست . این معما
 ازوست . معما باسم « احمد »

بجایی که دام را رقیب میخواند
 بخواد آمد و روی حیث میخواند

۱۹۸ - مولانا موسی - خود را بشعر منسوب ساخته ، پیش مردم شعرها

میخواند ، اما نزد آبا که از احوال او خیر دارند مقررست که طبع خواجه نظم
 بیست ، و بدین طایفه زر داده بنام خود شعر میفرماید . این مطلع از جمله آن اشعار
 است . مطلع

جام شراب را سر بردان حباب شد
 بسیار سر که در سر جام شراب شد .

۱۹۹ - مولانا امینی - پسر محمد علی امین^(۱) است که در مجلس دوم ذکر او

گذشت ، جوانی پسندیده و در نظم طبعش بغایت ملایم است . این مطلع ازوست :

یار در سلسله ناز و عتابم دارد
 باز دیوانگی عشق خرابم دارد .

۴۰۰ - مولانا محمد طالب^(۲) - مجنون صفت جوانی است ، طالب علمی

بیز دارد ، اما بشطریج باری بسیار مشغوفست ، و گاهی بمعما نیز مشغولی میکند .
 این معما ازوست باسم « مجد » : معما

ندارم جز دو زلفت یار و عمخوار
 مرا بی یار و بی غمخوار مگذار .

۴۰۱ - مولانا زیرکی - از خوش طبعان شهرست ، ولی نظمش مردم

صحرا مناسبت دارد ، همچنانچه درین مطلع :

(۱) رجوع شود به شماره ۹۲

(۲) احمد طالب (نسخه ترکی ب) ، محمد صاحب (نسخه ترکی الف)

در راه عشق سنگ جفا توشه منست در کوه و دشت لاله چگر گوشه من است.

۴۰۲ - مولانا وحدتی - يك نوع نظامی دارد ، خالی از حالی نیست . این

مطلع ازوست : بیت

گشته ام بی حال از آن خالی که بر رخسار اوست

آخرین بر صاعی کاین نقطه پرگار اوست .

۴۰۳ - مولانا ناری - از جانب مروست ، و طبعش غرایب طلب و مشکل

پسنداست . این مطلع ازوست : مطلع

بسنگ نرم کن ای چرخ استخوان مرا مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۴۰۴ - مولانا زمانی - پسر مولانا محمد آملی است که در مجلس دوم ذکر

لطایف او کرده شده (۱) وفائی تخلص میکرد ، از روی التماس بزمانی تغییر داده شد ،

چرا که هم ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا بود ، و هم امیر احمد حاجی وفائی

تخلص میکند ، دگر آنکه بمردم کلان در تخلص شریک شدن مناسب حال او نبود ،

و اشعارش مشهورست ، و دیوان نیز دارد . این مطلع ازوست و نیک واقع شده : مطلع

بآب دیده هرگز کم شد سوز دل زارم

مگر از خاک تسکین یابد این آتش که من دارم .

۴۰۵ - مولانا موسی (۲) - مردی آراسته و محرداست ، و قید ندارد ، و اکثر

اوقات در مدرسه مهد عالیله گوهر شاد پیغم میبشد ، و بی فایده بمردم مصاحبت

نمیکند ، و تردد زیادتی بخود راه نمیدهد ، امیدست که همه را این دولت نصیب

شود . این مطلع ازوست :

محردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کی به صیادند .

۴۰۶ - مولانا هلاکی - از شهر هرات است ، و از عایت استغنائی که بسبب

فقر دارد مردم ترك و ارباب جاه اختلاط نمیکند ، و نامرادی خود مشعول است ،

و در ملازمت حضرت مخدومی نورا زیارت مکه نیز مشرف شد ، رهی موفق

بنده که اوست ، گاهی نظم هم میگوید ، این مطلع اوست .

(۱) رجوع شود به شماره ۹۸

(۲) مولانا موسی (سعه الف)

بی عمت دم نمیتوانم زد دم بی عم نمیتوانم زد .

[این مطلع نیز ازوست :

دهن تنگ تو و غنچه تر هردو یکی است

اشك گلگون من خون جگر هردو یکیست .]

۴۰۷ - مولانا غباری اسفرائینی - اکثر اوقات در سرکار استرآباد و

جوین میباشد ، و مردی فقیرست . این مطلع ازوست :

شب که میافتم پهلوی سگ آن دلفروز

خواب در چشم نمیآید ز شادی تا بروز .

[این مطلع نیز ازوست که میر نوشته بود : مطلع

دی چو پیش آمد بره آن دلبر رعنا مرا

من ز شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا .]

و خط غبار را خوب مینوشت ، و بدان مناسبت غباری تخلص میکرد ، و در

موسیقی مهارت تمام داشت ، و در آخر عمر خود دیوانه شد ، و با وجود جنون در شد

عراق نقشی بست^(۱) و شهرت گرفت . این بیت میان خابه بود . بیت

بی خبر بودم زدی سنگ جفا تا که مرا از برای دیدن خود ساختی آگه مرا .

۴۰۸ - مولانا ریاضی - از ولایت زاوه و محولات خراسان است ، و مردی

مبدل الاحوالست . و قاضی آنجا بود ، و منافی امور قضا او کارها صادر شده معزول

گردید ، و قید و مصادره ها کشید ، و سی زحمت باو رسید ، گاهی وعظ میگفت

و بر سر منبر شعر خود میخواند و وجد و حال میکرد و میگفت دست میافشاند .

این مطلع ازوست . مطلع

فلك^(۲) شسته بآب خضر اگر دامان من بودی

هنوزم دست دور از دامن جان من بودی .

[۴۰۹ - مولانا طایری^(۳) - از استرآباد است و این مطلع ازوست :

(۱) در اصل چین است

(۲) ملك (نسخه ترکی)

(۳) در سه نسخه ترکی الف و ب و ح و هم چنین در ترجمه املا، مول از شماره ۲۰۹ تا شماره ۲۱۶ نام هفت شاعر ذکر شده است ولی ترجمه مرآت اضافه دارد که عینا درج میشود .

خوشم بهشوق گرم روز و روزگاری نیست

مرا به بيك و بد روزگار کاری نیست .

۴۱۰ - سيد حزينی - هم از استرآباد است ، و طبع خوب دارد . این

مطلع ازوست : بیت

وادی هجران که نبود غیر درد و غم درو باخیال او فراغت دارم از عالم درو .

[پوشیده نماید که مشارالیه میر سید حسن قاضی است که میر بتخلص یاد

کرده ، این نیز از اوست : بیت

توان بهجر تو آسان وداع جان کردن ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن .

۴۱۱ - مولانا مهدی - هم از استرآباد است . این مطلع ازوست :

ساقی نبود بی ادیبها عجب از ما ما مردم مستیم نباشد عجب از ما .

۴۱۲ - مولانا ظاہری - از زیارتگاه است دهی در هرات . این مطلع

ازوست : مطلع

من که در خیل سکات جا معین ساختم از غبار آستانات دیده روشن ساختم .

۴۱۳ - میر قلندر - مردی قلندر و جهان گشته است ، و خالی از فضلی و طبعی

نیست . این مطلع ازوست : مطلع

رخش را ماه گفتم شهری ارگفتار من پرشد

زدندانش سخن گفتم دهان من پر از دُر شد .

۴۱۴ - سیدزاده منشی - ملوک وش جوایبست ، طبعش چاشنی دارد . این

مطلع ازوست : مطلع

یار بر حال من اغیار از فغان من گریست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست .

۴۱۵ - مولانا عاصمی - از آدمی زادگان شهر است ، و طالب علمی دارد ،

نظم نیز میگوید . این مطلع ازوست مطلع

چون آتشم ز هجر تو بر سر زید علم سازم روان چه شمع ز کرداب دیده بم .

۲۱۶ - مولانا ظاهری - از شهر هرات است ، بکفش فروشی مشغول ،
و از خریدی باز نظم میگفت ، چون بزرگتر شد در طبخش چاشنی طاهر شد . این
مطلع ازوست : مطلع

دل که صد پرگاله شد از چشم جادوی توام

من بیکدل نه بصد دل عاشق روی توام .

[در محلی که بنده بترتیب فارسی این رساله مشغول بودم ، مشارالیه کتابت
میکرد و حالا نیز وجه معاش از این عمر است ، و ارکائبان شهر هرات است . این
مطلع نیز از اوست :

انگشت بهر عشق چو بر ابروان نهاد تیری ز بهر کشتن من در کمان نهاد .

۲۱۷ - مولانا مجنون (۱) - ترکی گوی است ، و در قبه الاسلام بلخ بر سر

مزار عکاشه کتابت میکند . این مطلع ازوست : بیت

ماه تابانیم السیتی قیلدی باغرمنی کباب ای ایدی حرارت دین بولو بتور آفتاب .

۲۱۸ - مولانا همدی - مشهدی است ، و بصنعت کاسه گری منسوبست .

این مطلع ازوست : مطلع

بی رخت ماتم غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم .

۲۱۹ (۲) - از مشهد است ، و بجامه بافی مشغولی مینماید .

این مطلع ازوست :

سرم آن به که زسودای تو دریا باشد چون نبینم سرآمت که سرما باشد .

۲۲۰ - ملا صفاتی (۳) - از شعرائیست که حالا پیدا شده اند . این مطلع ازوست :

بسکه در سر هوس روی تو دارد دیده

پشت [خود] بر من و روی سوی تو دارد دیده .

۲۲۱ - ملا صافی - از شیخ زادگان کوه صاف است ، و در نظم تتبع

خواجه حافظ علیه الرحمه مینماید . این مطلع از اوست : مطلع

(۱) مجنون (نسخه ترکی الف)

(۲) مولانا همدی ایضاً . (نسخه ترکی ج) ، در دو نسخه الف و ب مولانا صافی در ترجمه هرات

تخلص ذکر نشده (۳) صفاتی (نسخه ب)

ساقيا سر خوشم و داده صافم داری گر کنم سر خوشی آن به که معافم داری.
 ۲۲۳ - میر سعید (۱) - گویند فغانی تخلص میگرد، و در مجلدهی و نقش بندی
 با وقوف است، واقعاً هنرمندی بی مثل است، اما خیال خوش طبعی او را پریشان
 دارد این مطلع از اوست:

دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر بیاد وصال تو خوش بودم این زمان خوشتر.
 ۲۲۴ - مولانا ابوعلی - دیوانه وار میگردد، اگر دیوانه نمیبود ابوعلی
 تخلص میگرد. این مطلع از اوست:

خالقی براه عشق تو آسوده میروند عاشق منم دگر همه بیپوده میروند.
 ۲۲۴ - مولانا شیخی - از ولایت طبرستان است، مدتی در عراق بود، و در علم
 ادوار صاحب وقوف است، و تصنیف نیک دارد. این مطلع از اوست:

این نه داغ است که برسینه سوزان من است

مهر عشق است که از مهر تو بر جان من است.

[۲۲۵ - مولانا هراتی (۲) مولدش از تخلص معلومست. این مطلع از اوست.

فصل بهار و موسم گلها شکفتن است ساقی بیار باده چه حاجت بگفتن است.
 ۲۲۶ - ملا بهشتی - از ولایت حصار است، مرد بدی نیست و طبعش نیز
 نیک است. این مطلع از اوست.

در کمند توبه هر سی سر و پا افتادست این بلائی است که در گردن ما افتادست.
 ۲۲۷ - مولانا اهلی - از ولایت قرشیز است، و طبعش خالی از چاشنی نیست.
 این مطلع از اوست.

دوش افغان من از چشم ملایک خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سرشام آب برد.

این مطلع محدودی نوراً را تسع کرده

(۱) مولانا فغانی (نسخه الف و ب)

(۲) در سه نسخه الف و ب و ج ترکی ماسد ترجمه اسلامبول از شماره ۲۲۵ تا ۲۲۹ ذکر چهار
 شاعر مذکور نیست و نسخه ترجمه هرات علاوه دارد.

سرفکندم در رهت یعنی که خاک پاست این
 بگذری فارغ بمن آخر چه استغناست این ؟
 و از شعرا بسیار مردم گفته اند : از آنجمله مولانا هلالی گفته :
 مردم از درد و نکستی دردمند ماست این
 دردمندان را نمی‌پرسی ، چه استغناست این !
 اما او دو مطلع گفت و نیک گفت ، یکی این است : مطلع
 میکشم درد و غمت وز چهره ام پیدا است این
 برامید آنکه گوئی دردمند ماست این .
 و مطلع دیگرش این است : مطلع
 سرمه چشم مرا گفتی که خاک پاست این
 خاک پای تست اما نور چشم ماست این !

۲۲۸ - ملازسی - نوشته بود که از جانب مرو است ، و جوان فقیرست .

این مطلع ازوست مطلع

آرا که درد عشق تو دیوانه ساخته مجنون صفت بگوشه ویرانه ساخته .

[بلی مشارالیه جوان فقیرست . اما از مرو نیست اما بملازمت میربدان
 دیار رسیده ، طاهرأبدین دلیل نوشته که از مرو است . درین اوقات از شیخ زادگان
 ابهر است ، و مردم آنجا باجداد او ارادت تمام دارند ، واقعاً جوان شکسته است ،
 اگرچه پیش از این در وادی لودی و بی ناکی طایفه او باش اوقات شریف صرف
 میکرد اما حالا از آن طریق برگشته و از آنچه لایق ارباب سلوک بیست گذشته
 و اکثر ایام او بروزه و نماز میگذرد . این مطلع ازوست : بیت
 هرشب ای دل گفتگوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی .]

۲۲۹ - مولانا خضری - گویا ملوک کسی بوده خواجه او را آزاد کرده یا او

خواجه را و خواجه وار میگردد . این مطلع از اوست . مطلع

عمر من بی رخت ای زهره جبین میگذرد

حیف از اوقات شریفم که چنین میگذرد!

۲۳۰ - مولانا باطنی (۱) - مرد فقیر و ساده است و در بلخ میباشد و بقدم توکل

بزیارت ملکه معظمه مشرف شده این مطلع ازوست :

بس که داری تنگدل ای غنچه خندان مرا

جان زدل آمد به تنگ و دل گرفت از جان مرا.

۲۳۱ - مولانا فضلی (۲) - از شهر هرات است و در خریدی نقاشی میکرد و نظمکی

میگفت ، آخر خود را شاعر تصور کرده نقاشی بر طرف کرده شاعر شد . این مطلع

ازوست : مطلع

زاهد بیار خرقه و رهن شراب کن بنیاد زهد و خانه تقوی خراب کن .

۲۳۲ - مولانا شوخی (۳) ولد شیخ ابو سعید لاده (۴) است ، گرچه طبع

نیک نصیب او شده اما از طور پدر نیز بی نصیب نیست . این مطلع ازوست : نظم

نیست ره پیش سگان او من آواره را تا بدیشان گویم احوال دل بیچاره را .

۲۳۳ - مولانا ظاهری (۵) جوانی درویش است و طبعش خالی از لطافت

نیست . این مطلع ازوست :

ساغر یاده که جان روشن از آن است مرا موج آن صیقل آئینه جان است مرا .

تبع این مطلع خواجه سیفی کرده است : مطلع

تا شد آگه که باو دل نگران است مرا دگران سرور و ان دشمن جان است مرا .

۲۳۴ - مولانا خلقی - از شهر هرات است ، و طبعش در نگاهها بد نیست .

این مطلع ازوست :

ای سرو ناز در دل ما جا نمیکنی جا نمیکنی وای ندل ما نمیکنی .

۲۳۵ - مولانا زبائی - اطوارش وقوت طبع از ابیات او معلوم و این مطلع

ازوست : مطلع

(۱) مولانا شاطی ، (نسخه ج) (۲) مولانا مقلی - (نسخه ج) (۳) مولانا شوقی - (نسخه ج)

(۴) لاده بیعقل و احمق را گویند ، شیخ اوحدی گفته ، که هر زن دعا و لاده بود - شیر بر هست

و شیر ماده بود (فرهنگ انجمن ایران) (۵) مولانا ظاهری - (نسخه الف - ب - ج)

قامت شیوه و رفتار چو بنیاد کند سرو را بنده خود سازد و آزاد کند .

۴۳۶ - مولانا سعید - مرد سیاه چرده است ، همانا غلامی منسوبست . این

مطلع او برین معنی گواهی میدهد : بیت

غلام خویشتم خواند ماه رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کاری .

۴۳۷ - ملا درویش علی شماع - پدرش شمع ریز بوده اما او بطبابت مشغول

است ، و اطبا که مهارتی دارند او را بسیار تعریف میکنند . طبعش نیز خوب است

اما از نظمها بمعما بیشتر توجه دارد . این معما باسم «ولی» از اوست : معما

هندوی زلف او ز بدکیشی گوش بگرفت و گفت درویشی (۱)

[این مطلع از اوست :

دردمندان را ز صاف می نباشد حاصلی میخورم لای شراب و میشوم مست کلی .]

۴۳۸ - مولانا قلاشی - اطوار او تخلص سبستی داد . مردیست قلاش یا بدین

مناسبت این تخلص را اختیار کرده . این مطلع از اوست .

آنکه بر خونان عالم پادشه دارد ترا خواهم ار چشم بد مردم نگه دارد ترا .

۴۳۹ - مولانا گدائی - از شعرای مشاهیر ترکی گویش و در زمان بابر میرزا

شعر او شهرت گرفت . این مطلع ترکی از اوست :

آه کیم دیوانه کودل تکلم مبتلا بلدی بنه

بو کونکول نیک ایلکیدن جانغا بلابلدی بنه

این مطلع از اوست :

دلبراسن سیز تیریک لیک بیرلای جان ایمیش

کیم ایننک دردی قاشی ایورا ولوم حیران ایمیش

۴۴۰ مولانا واحدی - ولد مولانا حاجی معرف مشهدی است و هم در آن

دیار میباشد . این مطلع از اوست :

تا ترا طره عنبرشکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد .

(۱) از راف لام خواسته که چون در «وی» شود «ولی» حاصل گردد